

اعیاد شعبانیه

سفیرانی دکتر محمد رضا سنگری

تهیه و تنظیم: مرکز پژوهش و نشر فرهنگ عاشورا

کمیته پژوهش

www.roozedahom.com



اعوذ بالله من الشیطان الرجیم ، بسم الله الرحمن الرحیم

الم نشرح لك صدرک، و وضعنا عنک وزرک ، الذی انقض ظهرك، و رفعنا لك ذکرک،
فان مع العسر يسرا، ان مع العسر يسرا، فاذا فرغت فانصب، و الی ربک فارغب.

اعیاد شعبانیه

ایام مبارک و خجسته ی ماه مبارک شعبان و میلاد سردار عاشورا بزرگ پاسدار حریم شریعت حضرت اباعبدالله الحسین (ع) و سپهسالار کربلا حضرت ابوالفضل العباس جامع همه ی عظمتها و فضیلتها و حضرت امام سجاد (ع) ناشر و حافظ و بانی فرهنگ عاشورا بر همه ی شما خجسته و مبارک باشد. خداوند ان شاءالله به همه ی ما این توفیق را بدهد که رهروان لایق و پاکی باشیم که ره آورد آن انقلاب مقدس اباعبدالله و پیگیر آن عزیزان شهیدی بودند که همه ی سرمایه ی ما، آبروی ما، عزت ما ره آورد ایثار و پاک بازی و فداکاری آنهاست. روز بسیار بزرگ و عزیزی است. هر چند این پیشنهاد شده بود که من با بحث درباره موضوع دیگری در محضر عزیزان باشم ، اما دریغ می آید امروز که روز اباعبدالله است و روز همه ما و کسانی که به کربلا عشق می ورزند و شعله و قبسی از آن آتش مقدس را در جان خودشان دارند که این بزرگترین ارمغان الهی برای امت ماست و ما هرچه داریم شعاع و پرتویی است از کربلای اباعبدالله. و دریغ است که من در این زمینه و امروز سخنی نگفته باشم. امروز روزی است که همه ما باید پرهای شکسته خود را مرهم بگذاریم. اگر مثل امروز فطرس بال شکسته خود را به برکت وجود حضرت اباعبدالله ترمیم می کند و مرهم می نهد و شفا می یابد تا قدرت پرواز پیدا کند ، امروز هم روزی است که باید همه ما فرصتی برای پرواز پیدا کنیم و بالهای شکسته ی خودمان را ترمیم کنیم و از زمین فاصله بگیریم به زیارت آسمان برویم روز فرشته شدن و روز سیرت ملک پیدا کردن است. امروز کسی خوب است که مثل فطرس خودش را به گهواره اباعبدالله بزند ، می آید تا شکسته بالی خودش را مرهمی بزند ، مگر ما جز اباعبدالله کسی را می شناسیم که این شفا بخشی ، این کمال بخشی ، این سازندگی و این اعتلای درونی را بتوان از او یافت ما هرچه داریم محصول کربلاست.

کربلا صعود قرآن است

شاید این نکته را من بعنوان مدخلی برای بحث خودم قرار بدهم که در کنار نزول قرآن ، صعودی هم هست. موضوعی در عرفان وجود دارد بعنوان قوس صعود و قوس نزول ، می گویند هر چیزی یک

قوس نزول و یک قوس صعود دارد، طبعاً چنین چیزی برای قرآن هم هست اگر قرآن یک نزول داشته حتماً باید یک صعود هم داشته باشد و صعود قرآن کربلاست. کربلا صاعد شدن قرآن است و چند روز پیش که ما پشت سر گذاشته ایم بعثت پیغمبر آغاز نزول قرآن است اگر قرآن معجزه در نقشه است، کربلا معجزه در اجراست قرآن معجزه در طراحی است در نقشه است، خوب، این طرح بالاخره باید یک جایی اجرا شود، نقطه عرضه قرآن، این قانون عظیم، عزیز و بزرگ کجاست، ما جایی جز کربلا را نمی شناسیم که آنجا نقطه اجرای قرآن باشد همه‌ی قرآن با تمام جلوه هایش را شما می توانید در سیمای کربلا زیارت کنید آنجاست که هیچ چیز کم ندارد کاملترین تابلو، کاملترین طرح و عالیترین کلاسی است که پیش روی انسان است و تمام اینها به برکت وجود حضرت اباعبدالله الحسین (ع) است.

درس هایی از مکتب اباعبدالله

اجازه بفرمایید فقط چند نکته را امروز خدمتتان طرح بکنم در این زمینه، پیامهایی را از آنجا گرفته باشیم و این پیامها را امروز بعنوان درسهایی از مکتب حضرت اباعبدالله خدمتتان مطرح کرده باشیم که یک مقدار هم با ضرورتها و شرایط روزگاری که ما در آن بسر می بریم تناسب دارد و من همیشه وقتی با دوستان مواجه می شوم، اولین پرسشی را که دارم اینست که در این اوضاع و شرایط چه کنیم و پاسخ این مسئله را من از زبان حضرت اباعبدالله (ع) به شما بدهم.

نکته‌ی اول: زندگی یک میدان گاه است

نکته اول اینست که حضرت اباعبدالله این درس را داده که صحنه زندگی میدانگاهی است برای همه ما و نگاه مؤمن هم به مجموعه زندگی و فرصتهایی که در اختیار دارد جز این نیست که این جا یک میدان است (المؤمن، الدتیا مضمارة)، دنیا برای مؤمن مزار است. مزار یعنی عرصه ای برای حرکت کردن، میدانی برای مسابقه دادن، پشت سر این وقتی شما وارد یک میدان می شوید چند تا کار باید بکنید:

- ۱- همه‌ی توان خود را به میدان بیاورید، ۲- همه‌ی زمان را، ۳- و همه‌ی امکان را. این سه تا عنصر بسیار عناصر اساسی و مهمی در تحلیل اوضاع و شرایط هستند برای اینکه ما تکلیف را بدانیم، اول باور اینکه شما در یک میدان هستید این خیلی مهم است. من بدانم شرایطی را که دارم شرایط بودن در یک میدان است اگر تکاپو نکنی آنکس که در مقابل تو ایستاده است به تو گل خواهد زد برای اینکه شما بتوانید موفق از میدان بیرون بیایید یک لحظه از کسی که در مقابلتان حضور دارد غفلت نداشته باشید. شاید دیده باشید در مسابقات ورزشی چه بصورت انفرادی، چه بصورت جمعی، بخصوص در حوزه جمعی

گاهی وقتها فرد به فرد است یعنی یارگیری فشرده فردی می کنند هر کسی مسئولیت دارد یکی را کنترل کند لحظه به لحظه ، شانه به شانه با اوست، یک لحظه از او غافل نمی شود و معمولاً اگر حادثه ای در میدان ایجاد شود هر فردی را به دلیل آن غفلتی که از فردی داشته آن حادثه را ایجاد کرده مورد اتهام و محاکمه قرار می دهند ، افراد باید کاملاً مراقب باشند آنکه در مقابل فرد قرار می گیرد چشم بر نقطه ضعفهای او می دوزد، بررسی می کند چه بسا ممکن است یک مطالعه وسیعی را از قبل انجام بدهد که این در چه بخشی ضعیف است . می دانید که در عرصه های ورزشی این کار را می کنند تک تک افراد را از هر نظر مورد مطالعه قرار می دهند از نظر توان جسمی، بعضی ممکن است بیست دقیقه خوب بازی می کنند از دقیقه بیست و یک افت می کنند ، خوب، این را می سنجد ، داخل کشتی می آید این را بررسی می کند اگر این سه دقیقه موفق شدید انرژی های این فرد را مصرف کنید از دقیقه چهارم او در دست شما اسیر است و شما می توانید بخوبی طرحها و نقشه های خودتان را اجرا کنید، ضعفها را دقیقاً بررسی می کنند و با شناخت ضعفها، موفقیتهای را که قرار است بدست بیاورند ، بدست می آورند حضرت اباعبدالله یک توضیحی برای ما دارد و یک توصیه، می فرماید: اولاً اینجا را میدان بینید ، ثانیاً (ایها الناس نافسوا فی المکارم) ، درباره معنای کلمه نافسوا و مترادفات آن مثل سابقوا، سارعوا، و حی باید گفت که همه این کلمات تحرک و پویایی و تلاش را به ما گوشزد می کنند. علی الخصوص هنگامی که مکرمتها و عظمتهای روحی مطرح شود. و اصولاً واژگانی که در قلمرو دین همیشه مطرح می شوند واژگان هیجانی و انگیزاننده هستند ، دائم به ما می گویند یک لحظه غفلت نباید داشته باشی ، همیشه باید در حال تکاپو باشی، همه توانتان را به میدان بیاورید، همه امکاناتتان را به میدان بیاورید و هیچ زمانی را از دست ندهید، یک لحظه غفلت شما می تواند فاجعه های جبران ناپذیری را ایجاد بکند توصیه ی قرآن این است که (ود الذین کفروا لو تغفلون عن أصلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم میلهً واحده)، تمام خواست دشمن اینست که شما را یک لحظه غفلت فرا بگیرد، یک چشم بهم بگذارد یک لحظه فراموش بکنید کجا هستید تا او همه آنچه را که می خواهد پی بگیرد و به آن نتایجی که می خواهد برسد می فرماید « نافسوا » ، نافسوا نفس نفس زدن است وقتی آدم مسابقه می دهد دویده و مسیر را طی کرده به نفس نفس می افتد، ما باید در زندگیمان دایم در حال نفس نفس زدن باشیم، استراحت شناسیم، این نکته را شاید شما بارها شنیده باشید، از زبان حضرت امام هم بگونه ای که البته هنوز در بیرون بصورت یک سند ارائه نشده است. فرموده اند: در فرهنگ اسلامی بازنشستگی وجود ندارد؛ « برای ما اصولاً بازنشستگی داده نشده است » در فرهنگ اسلامی برای کار خودمان پایان نمی شناسیم باید دائم در حال تکاپو باشیم. موجیم که آسودگی ما عدم ماست ، اگر روزی ما آسوده شدیم عدم خود را امضا

کرده ایم لذا مرگ ما آن لحظه آغاز می شود، خدایش رحمت کند شهید رجایی را، من قبلاً مدت زمانی در محل کار خودم صاحب میز کار ایشان شده بودم صبحها که می آمدم میز ایشان را زیارت می کردم و بعد پشت این میز می نشستم و کار خودم را شروع می کردم ایشان زیر شیشه این میز که خیلی هم ساده بود یک جمله را در معرض دید گذاشته بود که برای خود من هم الهام بخش بود و من بعد از آن جمله در آغاز کلام خودم این سوره را می خوانم سوره انشراح را می خوانم همین الان هم دیدید که کلامم را با سوره انشراح آغاز کردم شهید رجایی زیر این میز این آیه را قرار داده بود «فاذا فرغت فانصب» تا کارت را تمام کردی یک کار جدید را شروع کن. اصولاً فراغت نداریم و استراحت نمی شناسیم، در روایات به ما آموخته اند که وقتی می خوابید از خوابتان هم می توانید استفاده بکنید. برای هر جزء از زندگیمان هم برنامه وجود دارد، در دین ما هیچ لحظه ای از زندگی انسان رهاننده، ما در قلمرو دینی زندگی می کنیم که هیچ لحظه ای از زندگی، انسان را رها نکرده برای هر چیز ما برنامه دارد یک لیوان آب دستتان بگیرید، تا لحظه نوشیدن آن چیزی در حدود دوازده تا قاعده و قانون برای شما در نظر گرفته شده است آب را نگاه کنید و بخورید این نگاه کردن یک تأثیر دارد اصلاً دستور قرآن این است که طعام خودتان را نگاه کنید که اگر آدم آن غذا را نبیند آن تأثیر مناسبی که در هضم غذا و جذب آن باید صورت بگیرد اتفاق نمی افتد و التذادی حاصل نمی شود که التذاد باعث جذب و هضم بهتر این غذا خواهد شد. نفستان را با این آب آمیخته نکنید جرعه جرعه بخورید، مزه مزه اش بکنید، کربلا به ما آموخت همیشه تشنه باشیم. امروز هم روز ولادت اباعبدالله ما از آب سخن می گوئیم که آب همیشه تداعی کننده تشنگی های اباعبدالله است هر چند اباعبدالله در کربلا به ما آموخت که همیشه تشنه باشیم، سعی کنید تشنه باشید؛

آب که جو، تشنگی آور بدست

تا بجهش آبت از بالا و پست

تشنه باید باشید، و همیشه این تشنه است که تکاپو می کند اگر احساس کنی که همه چیز داری که دیگر گام بر نمی داری، حرکت نمی کنی، ما باید همیشه احساس کنیم که بین آنچه هستیم تا آنچه که باید باشیم خیلی فاصله هاست و به هر جا هم که برسی هنوز هم تا کمال فاصله داری.

میان خیمه لیلی و خیمه مجنون مسافتی است

که چون طول آه کوتاه است

چه رفته است به عاشق در این ره کوتاه

چو باد می دود اما هنوز در راه است

هی می دوی هنوز در راهی اینجور نیست که بگوییم به مقصد رسیده ایم ، مقصد همیشه هست تازه وقتی به مقصد برسیم مقصد چند قدم آن طرف تر است مثل کوه است که وقتی نزدیک شدی می بینی که چند قدم آن طرف تر است، می رسی به قله می بینی یک قلّه دیگر آن طرف تر است راه در اینجا این خصوصیت را دارد که وقتی می رسی تازه احساس می کنی بدایت راه است.

این راه را نهایت صورت کجا توان بست کش صد هزار منزل بیش است در بدایت

این راه پایان ندارد و اتفاقاً کربلا این راه را به ما نشان می دهد هیچ وقت راه را پایان یافته تلقی نکنیم و همیشه بعد از خودتان سعی کنید زمینه ای بسازید که دیگری بعد از شما بتواند آن را ادامه بدهد هیچ جا توقف گاه نداریم ببینید برای یک جزء کوچک در قلمرو این مطلب چه آموزشیهایی وجود دارد، نفستان را با آب آمیخته نکنید، وقتی خوب تشنه شدید با « بسم الله » شروع کنید با « الحمدلله » تمام کنید، بر اباعبدالله سلام دهید . این همه مجموعه درسهایی هستند که ما می گوییم هیچ جزئی در زندگی ما معطل و رها شده نیست.

خوبی را هر کجا یافتید، بردارید!

اسلام با جزئیات مسایل ما کار دارد پس «ایها الناس نافسوا فی المکارم» ، هر جا خوبی پیدا کردید بردارید مال خود شماست. این را خدا برای شما آماده کرده است . پس تنها چیزی که هر جا پیدایش کردید و صاحبش هستید خوبی است، خوبی نه چیز خوب، هان ، چون چیز خوب ممکن است مال دیگران باشد اما خوبی را هر جا پیدا کردید خدا برای شما نوشته است این رزق و روزی شماست ، این خوبی را بردارید و انجامش بدهید، هیچ موقعیتی را بدون خوبی نگذارید و کمال انسانها در اینست که همیشه خوبی را به یک خوبی دیگر متصل کنند همیشه مشکل ما ایجاد فاصله هاست، می گویند مشکل نسل جدید اینست که همیشه بین مسایل مختلف فاصله می بیند اگر ما بین همه اجزاء پیوستگی ببینیم مشکل مان حل شده است اگر مرگ و زندگی را بهم پیوسته ببینیم اگر خوبی و زیبایی را بهم پیوسته ببینیم، زشتی و زیبایی را در کنار هم ببینیم مشکلات همه حل می شوند، این یک نکته بود که من از مکتب اباعبدالله برای شما طرح کردم.

نکته ی دوم: گاهی سکوت گویاترین سخن است.

و اکنون یک درس دیگر: حضرت ابا عبدالله الحسین (ع) خدمت پدرش امیر المؤمنین علی (ع) می رسد وقتی که در حضورش می نشیند از پدر یک سؤال دارد؛ پدر دلم می خواهد از جدمان بیشتر برایم حرف

بزنی. از پیغمبر (ص) برایم بگو، خودش پیامبر را ادراک کرده، سالهایی از عمرش را کنار ایشان زیسته است، اما چون پدر تمام زندگیش آمیخته با زندگی پیامبر (ص) از او سؤال می کند که: ای پدر از او برای من حرف بزن، اما من نمی خواهم از حرفهایش برایم بگویی، می خواهم از سکوت او برایم حرف بزنی، چیزی که ما در زندگیمان کم استفاده می کنیم، تمرین می کنیم و بخشی از مشکلات ما محصول اینست که ما سکوت کردن را نمی دانیم، بلد نیستیم که در بعضی موقعیتهای حرف نزنیم و با سکوت خود حرف نزنیم، گاه سکوت بسیار گویاتر از سخن گفتن است و گاه ما با سکوت خودمان می توانیم درسهایی به دیگران بیاموزیم که با سخن گفتن هرگز نمی توانیم آن پیامها و درسها را منتقل کنیم. امیر المؤمنین علی (ع) فرمود: پیامبر در چهار مورد سکوت داشت؛ یک، سکوت تفکر؛ کسی حرف می زد پیامبر (ص) بلافاصله پاسخ نمی داد کمی سکوت می کرد کمی تأمل می کرد، می سنجد تا پاسخی متناسب با مخاطب خودش بدهد.

ما حرف زدن با نسل جدید را نمی دانیم.

اینجا لازمست این نکته را عرض کنم که قبل از اینکه خدمت دوستان عزیز برسیم و بحث را شروع کنم، در یک جایی بحثی را با دوستان طرح می کردم که می گفتم یکی از مشکلاتی که نسل جدید ما با نسل گذشته دارد و فاصله و گسلهایی را بین این نسلهای ایجاد می کند اینست که ما حرف زدن با فرزندانمان را بلد نیستیم، ما زبان نسل جدید را نمی دانیم، ما زبان سالهای گذشته را بکار می گیریم و اینست که بچه ها حرفهای ما را خوب نمی فهمند و اینست که روز به روز داریم بین خودمان و بچه هایمان فاصله ایجاد می کنیم توضیحی که من می دادم خدمت دوستان این بود که وقتی ما با بچه مان صحبت می کنیم دم بدم گذشته های خودمان را به رخ او می کشیم، آن موقع که من بودم یک مقدار نان برمی داشتم می بردم مدرسه اصلاً نمی فهمیدم ناهار چیست، شب و روز جان می کردم، تابستان کار می کردم، هرچه شما بیشتر از این حرفها بزنید بین خودتان و بچه هایتان بیشتر فاصله ایجاد می کنید، چون فرزندانمان می گویند من یک چیزی هستم که تو مثل من نیستی، من تو نیستم، تو من نیستی، یک دره درست می کنیم که یکسوی این دره فرزند ما می ایستد و سوی دیگر آن ما می ایستیم، بجای این بهتر است به بچه هامان چه بگوییم؟! من هم مثل تو بودم، من هم این احساسات را که تو داری داشته ام، این مشکلات که برای تو پیش می آید من هم با این مشکلات بیگانه نیستم. بگذارید فرزند شما یک احساس همخوانی درونی با شما بکند، احساس کند پدرش هم مثل خودش است، دائم نگوییم من یک چیز دیگرم، تو یک چیز دیگر هستی، الگو را از بچه گرفته ای، بصورت پنهان داری به بچه ات میگویی

برو الگویت را از جایی دیگر بگیر، ما این را در زندگی بزرگان خودمان نمی بینیم، با بچه هایشان می نشینند حرف می زنند. چند مدت قبل من در همین مکان مقدس، محضر حضرت سید محمد سبزقا، فرزند گرامی امام موسی بن جعفر(ع) این نکته را طرح کردم و گفتم که نسل امروز دارد دچار یک فرهنگ لال می شود، می دانید فرهنگ لال یعنی چه؟ یعنی دیگر باهم حرف نمی زنیم، بعد از ظهر وقتی ما به خانه می آییم و می نشینیم تلویزیون روشن است، بچه هامان به ما می گویند حرف ننزید، مامان بگذار ببینم چیه؟ بابا بگذار ببینم برنامه چیه؟ شب که شد نوبت ماست که به بچه هامان بگوییم حرف ننزید می خواهیم اخبار گوش بدهیم، دیگر برنامه های بزرگترها شروع شده است. پس شب این پدران و مادران هستند که بچه ها را به سکوت دعوت می کنند و بعد از ظهرها این بچه ها هستند که از پدر و مادرها می خواهند حرف نزنند، پس ما کی می خواهیم با هم حرف بزنین، داریم یک فرهنگ لال را پیشرفت می دهیم در زندگی های خودمان. ارتباطات ما سست می شود، اما شما در زندگی این بزرگواران دقت کنید تا ببینید چقدر با هم ارتباط دارند، حیف است آدم در این مجلس از حضرت زینب (س) یاد نکند.

از مکتب فاطمه پیاموزیم

حضرت زینب گاهی اوقات می نشست - این خانم حالا سنش بالاست دیگر، سی و چند سال سنش است -، می نشست قرآن دستش، امیرالمؤمنان (ع) هم نشسته گوشه دیگر، تفسیر می گفت برای این دختر، وقتی نکاتی را از پدر می شنید، می گفت: پدر اینها را که گفتی قبلاً من همه را از مادرم شنیده ام. آمد واقعه کربلا را برایش مو به مو تعریف کند، گفت پدر تمام اینها را مادرم قبلاً برایم گفته است.

سؤال: زینب چند سالش بود که مادرش را از دست داد، چند سالش بود؟ پنج سال یا نزدیک به شش سال، یعنی تا پنج سالگی مادر اینقدر ارتباط با این دختر برقرار کرده است، با او حرف زده و مسایل را گفته است، و نکته جالبی را اینجا بخصوص آقایان گوش بدهند، معلوم می شود وظیفه ارتباط با فرزند و گفتن مسایل برای فرزند تنها وظیفه مادر نیست، پدر هم وظیفه دارد، این کار را می کند و جالب اینست که هر دو دارند یک چیز را تعریف می کنند، داخل خانه دارد تفسیر می کند در حالیکه زندگی های امروز ما یک صدم زندگی آن بزرگواران مشکل ندارد، ما مشکل نداریم، الان خانمهایی که اینجا تشریف آورده اند و در این محفل و مجلس شرکت کرده اند به گمانم اکثرشان مشکل و دغدغه غذا هم ندارند، اگر فرض کنید که ما جلسه مان به دوازده هم بکشد، گرچه باید زودتر بحث را تمام کنیم که ان شاء الله فرصتی برای نماز جمعه باشد؛ اگر ما ساعت یازده هم برویم امکانات زمان فعلی ما به ما

این اجازه را می دهد که در فرصت یک ساعت غذا را آماده کنیم، زنده باد زود پز، حالا اگر بعضی از این تجهیزات جدید که رویشان زده اند در پنج دقیقه یا سه دقیقه، می شود غذا را با آن آماده کرد. اگر هیچی هم نباشد زنده باد کنسرو، از بیرون تهیه می کنیم و سه الی چهار دقیقه بعد هم گرم است، بفرمایید، آقا هم راضی و قانع، خانم و بچه ها هم راضی هستند، می نشینند و می خورند، شما می خواهید الان آب تهیه کنید مشکل ندارید همه اش به لطف دو انگشت است، بچرخانید آب می آید، اما فاطمه اینطور نیست او می خواهد آب بکشد باید این دلو را درون چاه بیندازد آب را بالا بکشد. اما برای شما آب آماده است خانه تان را الان می خواهید تمیز بکنید هیچ مشکلی وجود ندارد با جاروبرقی سریع کارها تمام می شود نه همین جاروی معمولی، خانه شما که مثل خانه ی زهرا گلی نیست، با همه این مسائل که دارد گفته اند حسن را اینطرف و حسین را اینجا نشانده دارد دستاس را می چرخاند و برای فرزندانش حرف می زند و گاهی وقتها هم که همسایه ها می آیند بچه ها را از خودش جدا نمی کند ما گاهی وقتها تا می خواهیم با همسایه صحبت کنیم حس کنجکاو بچه ها را تحریک می کنیم، بچه بلند شو برو آنطرف، برو مشغول درس و کتابت شو، سرش را داخل کتابش می کند اما گوشش متوجه سخنان مادر و همسایه است، می گویند قدرت دریافت بچه ها در حدود ۴/۵ سالگی آنچنان نیرومند است که همزمان می تواند از سه سو صداها را بگیرد، یعنی در عین حال که دارد مشق می نویسد گوش بدهد؛ بابا با مامان دارد چه حرفی را طرح می کند، و یا کسی هم که آنطرفتر است می تواند، و این حرفها را بعداً هم تحویل حضرتعالی می دهد. فردا می بینی از مادر سؤال می کند: مامان شما آن موقع یک چیزی گفتی، اِ پس شما گوش می دادی، بله گوش می داده خوب هم دریافت می کند قدرت خلاقیت ذهنی یک بچه بین فاصله ۳ تا ۷ سالگی ۳ برابر یک مخترع و یک مکتشف است، اینها بررسی های روانشناسانه است اینقدر بچه قدرت دارد برای دریافت کردن و به حافظه سپردن و جالب است بچه ها در این دوره صحنه ای را بگیرند و نفهمند بعداً تفسیر می کنند، ۲ الی ۳ سال بعد این صحنه را برای خودش تفسیر می کند، من عذر می خواهم این مسأله را تعریف می کنم چرا در قلمرو مسائل زناشویی یک توصیه هایی شده که ما در یک نگاه عادی به این مسائل، ممکن است آنها را هم نپذیریم بچه شیرخواره است اما می گوید نه کنترل کنید. این صدای نفسها بعداً برای بچه تأثیر منفی ایجاد می کند. حتی گفته شده که اگر بعداً انحراف در زندگی بچه ات ایجاد شد برو خودت را سرزنش کن، رفتار تو زمینه ساز این مسأله شده حالا اینجا دقت کنید؛ پیامبر چهارنوع سکوت داشت: پدر اینجا نشسته فرزند هم نشسته، می گوید پدرم از پیامبر حرف بزن و پدر هم با سخنانش به او و سؤالاتش جهت می دهد، من نمی خواهم در مورد جملات پیامبر الان سخنی بگویم بلکه می خواهم در مورد سکوت پیامبر حرف

بزینم، می گوید یک سکوتش، سکوت تفکر بود. یک سکوتش، سکوت حذر بود. سکوت دیگرش، حلم بود و سکوت دیگرش سکوت عبرت، چهار نوع سکوت را طرح می کند. و بنده اینک افسوس می خورم که مجالی برای طرح آن نیست و ان شاء الله این بماند برای فرصت دیگری که ما توفیق پیدا کنیم در این زمینه صحبت کنیم. هر کدام از این سکوتها با یک ظرافت و لطافتی شاخه هایی پیدا می کنند و امیر المؤمنین توضیح می دهد، ما تمرین سکوت در زندگیمان نداریم بسیاری از دعوای ما بر سر این است که بلد نیستیم سکوت کنیم، خانم یک حرفی زده و حرفهای شما تا پشت لبان رسیده و جمله دندان شکنی هم برای گفتن آماده کرده ای تا مثل تیر به هدف بنشانی تا دهان طرف مقابل را ببندی اما بهتر است تا سخت پشت این لبها بماند. آقا یک حرفی زده یک چیزی به شما گفته به خانواده ات برمی خورد، به شخصیت برمی خورد، اتفاقاً الان یک چیزی یادت آمده که اگر بگویی، من عذر می خواهم، می سوزانیش. اما پشت لب رسیده نگو، خیلی از مسایل اینطوری حل می شوند اما اگر گفتی: زدی ضربتی، ضربتی نوش کن؛ حتماً دیده اید بعضی از این بچه ها وقتی یک کسی به آنها چیزی می گوید بهش می گوید: این شد یک، صفر. این هم چیز دیگر، شد یک یک. اصلاً انگیزه می دهد که اینها بهم چیزی بگویند ما هم محیط زندگیمان همینطور است. یک چیزی آن می گوید، یک چیزی این می گوید. این جوابها، این تقابلها و این رویارویی ها زمینه اصطکاکهای شدیدی را در خانه ایجاد می کند که گاهی وقتها بحرانهای بعدی محصول همان یک نکته اولیه خواهد بود که حال آنکه اگر آن مشکل اولی را حل کرده بودیم به اینجا کشیده نمی شد و این یک درس دیگر است. پس یک تمنایی من می خواهم اینجا بکنم آن هم اینست که بیاید عزیزان یک مقداری تمرین سکوت کنیم.

«آنان که بر پایه های لزاران واژه ها تکیه می کنند سخن گفتن نمی دانند».

تأثیر نگاه در مخاطب

اینجور نیست که همیشه به واژه ها تکیه کنیم، گاهی وقتها سکوت کنید. سکوت کن و فقط نگاه بکن، بین این نگاه چقدر می تواند اثر بگذارد. یکی از دوستان عزیز من از روانشناسان کشور است؛ ایشان یکبار به من گفت: فلانی هیچ دیده ای که هیچ چیز به اندازهی چشم نمی تواند آدمها را تنبیه کند و هیچ چیز به اندازهی چشم نمی تواند تشویق کند و ایشان یک مثال برای من زد و گفت اگر کسی پیش شما بیاید و غیبت کرد شما سعی کنید با چشم نگاهش نکنید محرومش کنید از نگاهتان، سرتان را پایین بیندازید به یک چیزی چشمتان را مشغول کنید یقین داشته باشید دفعه دیگر اگر تصمیم گرفت غیبت بکند پیش شما نمی آید برای اینکه تأییدش نکرده ای اما اگر غیبت کرد و با نگاهمان تأیید شد انگیزه را

در او ایجاد کرده ایم، این دیگر برای غیبت کردن پیش ما می آید، هیچ چیز به اندازه چشم مجازات نمی کند و هیچ چیز به اندازه چشم تشویق نمی کند و این می تواند در یک سکوت اتفاق بیفتد. پس ما گاهی وقتها سکوت کنیم و از گفتن سخن صرف نظر کنیم هر چند خیلی قشنگ باشد، چه بسا وقتی سخن گفتیم اتفاقی پشت سرش بیفتد که نتوانید جمعش بکنید چون شما نمی دانید که در درون و ضمیر کسی که در مقابل شما نشسته است چه اتفاقی دارد می گذرد.

راحت ترین راه بهترین راه نیست

نکته بعدی از زندگی حضرت اباعبدالله (ع) این است که راحت ترین راه بهترین راه نیست و این یک اصل است که معمولاً اکثریت ما بهترین راه را راحتترین راه می دانیم مثلاً من معلم در کلاس هستم و دارم درس می دهم اگر یک شاگرد شلوغ کرد به نظر شما چه راهی به ذهنم می رسد: الان اخراج از کلاس و اگر لطف بیشتری در حقش نکنم، کتکش زنم، حرفی زنم، از او می خواهم که برود بیرون، این راحت ترین راه است. اما آیا بهترین راه است، این بچه رفت بیرون، مشکل شما برای یک لحظه حل شده اما یک بحران بزرگتری ممکن است برای این بچه پیدا شود، مدرسه یک دانش آموز نامناسب دارند اولین چیزی که به نظر می رسد چکارش کنیم؟ اخراج! این دانش آموز را از مدرسه اخراج می کنند این دانش آموز می رود مدرسه دیگر، در حالی که در این مدرسه نسبت به او شناخت کافی پیدا کرده بودند مدرسه جدید ممکن است شناسد زمانی بشناسد همان ترکشهایی که در اینجا به دیگران و به شخصیت دیگران رسیده، به افراد دیگری هم برسد شما می توانید کنترلش کنید چرا برای اینکه خودمان را راحت کنیم آسیب را متوجه دیگران کنیم، راحتترین راه بهترین راه نیست، بهترین راه ممکن است سختترین راه باشد و اگر ما اهل کمال باشیم می پذیریم، همسایه کمال کدح است این آموزشی است که در فرهنگ قرآنی ما داریم کمال در پرتو کدح بدست می آید «یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه» ای انسان اگر می خواهی این راه در دسرد دارد عاشورا یعنی ایستادن در مقابل عافیت، هر کس عافیت را گزید پس عاشورایی نیست و کسی می تواند اباعبدالله را همراهی کند که بتواند از لذتهای آنی و فانی خودش بگذرد، در دسرد پذیر باشد، حضرت اباعبدالله وقتی خواست حرکت بکند می فرماید «من کان فینا بادلماً مهجته» هر کس حاضر است خون جگر بخورد بیاید. من اینجوری می خواهم؛ الان که داشتم در راه می آمدم با یکی از دوستان که بودم صحبت می کردم، شما فکر می کنید که کربلا راحت است که ما الان نشسته ایم داخل این لحظه تاریخی داریم تحلیل می کنیم گفتیم من نمی دانم که منی که الان اینجا هستم اگر داخل کربلا بودم واقعاً تحلیل دیگری نمی کردم، تصور

بکنید ۷۲ نفر را ۳۳۰۰۰ دوره کرده‌اند شاید دو الی سه ساعت اینها داخل محاصره باشند به این تحلیل برسند، حالا وانمود کنیم که شرایط آنها را می‌پذیریم و بعد از رهایی از معرکه از سخن خود بر می‌گردیم، اصلاً شما می‌دانید اگر همین الان محلی را که تمام ما هستیم ۳۰۰ نفر، ۴۰۰ نفر، هر چقدر هستیم، اگر محاصره کنند اینجا را شما بین مرگ و زندگی، به شما بگویند می‌توانید این حرف را بزنید و رها شوید شما فکر می‌کنید که به ما این تحلیل نمی‌رسیم که ای بابا بگذار برویم، چه فایده ای دارد همه مان را الان بکشند چه تأثیری دارد، ما می‌توانیم برویم بیرون و یک تأثیر سریعتری داشته باشیم، زنده باد توجیه! توجیه اینجا می‌جوشد، بابا از اینجا برویم بیرون بعداً به هر کس یک چیز بگوییم مشکل را حل کنیم و اگر این را گفتم عاشورایی نیستی.

عاشورا، آمادگی برای دردهای بزرگ

لازمه‌ی عاشورا اینست که انسان خودش را برای دردهای بزرگ آماده کند،
ای که از کوچه‌ی معشوقه‌ی ما می‌گذری بر حذر باش که سر می‌شکند دیوارش

چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود

ندانستم که این دریاچه موج خون فشان دارد

آدم نمی‌داند می‌آید داخل این راه اگر در زندگیتان در دسر نداشتید بدانید عاشورایی نیستید، تردید کنید در خودتان، این مثال را شاید من یکبار در این فضا گفته باشم، یک روز کسی آمد خدمت رسول خدا (ص) نشست و از ایشان تقاضا کرد که مهمانش باشد، پیغمبر تشریف بردند آنجا و نشستند، قرار بود که ناهار آنجا باشند این موقع روز شد، یک پرنده‌ای، مرغی، مرغ خانگی یک گوشه‌ای تخم گذاشته بود، پیغمبر هم داشت نگاه می‌کرد این تخم هم غلط خورد و از ارتفاع یک متری دو متری افتاد که در حالت طبیعی بایستی می‌شکست اما نشکست، صاحب خانه تعجب پیامبر را احساس کرد، برگشت گفت یا رسول الله تعجب نکنید داخل خانه ما هیچ مسئله‌ای پیش نمی‌آید، تا این را گفت پیغمبر (ص) بلند شد و گفت در خانه ای که هیچ مسئله‌ای پیش نمی‌آید جای پیغمبر نیست. خانه ای که مشکل نداشته باشد، خانه ای که در دسر نداشته باشد دیگر جای پیغمبر نیست، ما پیامبران در دسریم و قرآن هم چنین می‌فرماید: هیچ رسولی را در قومی نفرستادیم مگر اینکه اینان را دچار بأس و در دسر کردیم تا حدی که تضرعشان بلند شد به اضطرار افتادند. به همین دلیل این راه، راه بی در دسری نیست.

آموزه‌ی کربلا

کربلا این آموزه را به ما داد که اگر در این راه قدم می‌گذارید همه چیز بیاورید همه امکاناتان را بیاورید، هیچ سرزنشی را هم «ولا یخافون لو مئه لائم» هیچ سرزنشی در اراده‌های شما سستی ایجاد نکند. و هر چه ازدحام خطر و آفت بیشتر باشد اتفاقاً به سلامت راه خودتان بیشتر ایمان بیاورید این جمله را خیلی مهم بگیرید این خیلی مهم بود که در اینجا گفتم، که هر چه ازدحام مشکل بیشتر باشد این علامت اینست که شما درست تر دارید حرکت می‌کنید، همه ددرسهای موجودی که امروز از گوشه و کنار سر ما می‌ریزد گواه سلامت ماست. اگر روزی بی‌دغدغه ما در انقلاب حرکت کردیم علامت اینست که انقلاب تمام شده است، اگر مشکل نداشتیم، اگر مانع و رادع نداشتیم، اگر کسانی در مقابل ما نایستاده‌اند، یک تمثیلی در قرآن هست، خیلی تمثیل شنیدنی است؛ خداوند در قرآن حق و باطل را به آب و کف روی آب تشبیه کرده است شما اگر آب را نگاه کنید هر چه آب شتابش بیشتر می‌شود کف روی آب هم بیشتر می‌شود آب که وقتی آرام است که کف ندارد، کفها آنگاه است که آب با شدت دارد حرکت می‌کند هر چقدر انقلاب شتابش بیشتر شود آفتها و خطرات بیشتری هم از درون و هم از بیرون می‌جوشد، این وسط ما نیازمند بصیرت و روشنی هستیم، قرآن به یاران پیامبر توصیه می‌کند که در صحنه جنگ بیش از «نعاس» نه که نعاس به اندازه یک چرت زدن است، امیرالمؤمنین در نهج البلاغه به یارانش می‌فرماید به اندازه قورت دادن آب دهانتان بیشتر حق خوابیدن ندارید، شما الان آب دهانتان را قورت بدهید ببینید چقدر طول می‌کشد، وقتی نمی‌گیرد، یعنی حق نداری چشم روی هم بگذاری، خیلی باید مراقب باشی خیلی باید کار کنی، چرا ما داریم غافل از همدیگر می‌شویم، چرا همدیگر را پیدا نمی‌کنیم، چرا فرصتهای عزیزی را که داریم صرف سازندگی خود و خانواده مان نمی‌کنیم. اینها درسهای بزرگی است که ما باید از اباعبدالله (ع) بیاموزیم.

کربلا، قصه خواندن و راندن

نکته بعدی که دیگر پایان بخش بحث بنده هم باشد اینست که از هیچ کس مأیوس نباشید، از هیچ کس، کربلا یک خصوصیت شگرف دارد یا به قول امروزی‌ها یک پارادکس شگفت، این پارادکس عجیب در کربلا خواندن و راندن است، از یک طرف اباعبدالله می‌خواند، از یک طرف می‌راند. از یک طرف در بدر دنبال کسانی است که اینها را جمع کند و آنها را به خودش متصل کند از یک طرف

درب را باز گذاشته که هر کس که می خواهد برود، من بیعتم را از شما برداشتم. حتی توصیه می کند که اگر می توانید دست اینها را که اطرافم هستند بگیرید و ببرید. اینها با من کار دارند. جالب است از نظر تاریخی بدانید، درست شب عاشورا، اباعبدالله شب عاشورا حضرت حیب را می فرستد که بروید اقوام نزدیک بنی اسد را اگر می توانید جذبشان کنید. حضرت حیب می رود ۹۰ نفر را جمع می کند با قبایل اطراف یک روزنه ای باز می کند و با آنها صحبت می کند، ۹۰ نفرشان آماده می شوند که بیایند به حضرت اباعبدالله کمک کنند. متأسفانه یک کسی در آنجا به عمر سعد خبر می دهد و عمر سعد یک جمعی را می فرستد که اینها را سرکوب کند و آنها را فراری می دهد و همین بنی اسد هستند که از کربلا دور می شوند و بعداً همه ما می دانیم که بر می گردند و در تدفین شهدای کربلا شرکت دارند امام تا شب عاشورا دارد نیرو جذب می کند اما عجیب اینست که در همین موقعیت دربها را باز می کند و می گوید بروید، هر کس می خواهد برود، خواندن و راندن با هم انجام می شود، اما امام از هیچ کس مأیوس نیست، فعلاً من در کربلا شش تا سخنرانی از سخنرانیهای اباعبدالله را کامل جمع کرده ام و آمدم اینها را تقسیم کردم، یکبار حدود سالهای نمی دانم ۶۴ یا ۶۵ یا بعد از آن بود ما یک بحثی را در همین حضرت سبزیفا داشتیم در باب تاریخ کربلا من داشتم در مورد این موضوع صحبت می کردم تمام سخنرانیهای حضرت اباعبدالله را در روز عاشورا من جمع کردم بعلاوه سخنرانی صحابه را، زیرا برخی صحابه را اباعبدالله در روز عاشورا اجازه می دهد که شما هم بروید میدان حرف بزنید یک شخصیت در کربلا هست بسیار سخنور، زیرک حرفش نافذ، سید القراء، بنام بریر بن خضیر همدانی، این می آید می ایستد در مقابل سپاه سخنرانی می کند. من این سخنرانی را جمع کرده ام، باور کنید اگر من یا شما سه تا از این سخنرانیها را می کردیم مأیوس می شدیم و آنها را به حال خود رها می کردیم، البته این کلامم را به اعتبار سنجش و مقایسه بیان می کنم.

روش امام در جذب زهیر

اما حضرت اباعبدالله آنقدر سخن می گوید تا اگر در کسی استعدادی هست جذبش کند و جذبش هم می کند، شاید این سخن آقای قرائتی سخن درستی باشد که «قرار بود کربلا یک روز عقب بیفتد تا یک نفر متصل بشود» روز تا سوعا قرار بود همه چیز تمام شود، یک روز عقب می افتد تا یک حر که مستعد است زمینه رفش این آماده شود، آنقدر رسیده شود، این شخصیت هنوز کال است، تا این برسد به یک جایی که بتواند جذب شود می دانید کسانی در آخرین لحظه ها جذب شده اند وقتی که صدای مظلومیت حضرت اباعبدالله در گودال قتلگاه بلند شده بود، لحن اباعبدالله، نحوه سخن گفتن او باعث

شد سه برادر با همدیگر به حضرت پیوستند، اگر کسی این اجزاء تاریخ عاشورا را مطالعه کند این مسئله خیلی برایش عجیب است، امام در هر کس استعدادی می بیند با او کار می کند تا جذبش کند با آن شیوه های لطیفی که حضرت اباعبدالله (ع) دارد من یک موردش را چند بار گفته ام، حیفم می آید الان این را نگویم و این را حسن ختام برنامه خودم قرار بدهم. یک کسی در جریان کربلا است بنام زهیر، دوستان همه اسم زهیر بن قین بجلی را شنیده اند، این زهیر آدمی است که می گفت: «انا علی دین عثمان» در عصر اباعبدالله این مرزبندی های دینی در این دو جمله خلاصه می شد هر کس آن طرف بود می گفت: «انا علی دین عثمان» هر کس این طرف بود می گفت: «انا علی دین علی» در رجز بسیاری از صحابه اباعبدالله این را می توانید ببینید، این جمله را «انا علی دین علی» حتی گاهی اوقات رجزشان را با این جمله آغاز می کردند پس این یک مرزبندی بود هر کس آن طرف است عثمانی است و هر کس این طرف است علوی است. این یک مرز در روز عاشورا بود، وقتی یکی می آمد و رجز می خواند که «انا علی دین عثمان» حبیب گفت: «لا، انت علی دین شیطان» که بعد باعث شد که با همین درگیری به شهادت برسد، و جالب اینکه حبیب قبل از نماز به شهادت رسید، روی همین یک جمله که گفت دعوا شد و بعد از دعوا به شهادت رسید. این زهیر می گفت: «انا علی دین عثمان» و جمله ای از اوست که می گوید «منفورترین مسئله برای من بودن با حسین است». اگر کسی این جمله را به شما بگوید شما چه می گوید؟! حسین را در افق رهبری ببینید؛ اگر کسی امروز در افق عصر ما جملاتی اینجوری بگوید، البته آنهایی که یک شکل و ساخت سیاسی پیدا کرده اند و این قضیه ای جداگانه دارد. من در سطح معمولی دارم حرف می زنم، همین بچه هایی که ما می بینیم یک وقت یم چیزی گفته اند این به ذائقه من خوش نمی آید برای من تلخ است، شکننده است، جمله ای از این جنس بگوید که زهیر گفت، ممکن است چه برخوردی با او داشته باشیم، این آدم اینجوری دارد حرف می زند. یک چادری با خودش آورده بود که تمام چادرهای اباعبدالله و صحابه اش یک طرف و این چادر هم طرف دیگر. اینقدر شیک و زیبا و عالی و بزرگ بود ولی آدم ماجراجو و کنجکاو بود و می خواست ببیند چه اتفاقی می افتد؛ پس او مثل سایه همراه اباعبدالله حرکت می کند، هر جا اباعبدالله خیمه هایش را برپا می کرد، او نیز خیمه برپا می نمود، ۱۹ منزل را اباعبدالله طی می کند تا به کربلا برسد، این منزل هم خیلی حادثه های شیرین، جالب و شنیدنی دارد که دوستان عزیز ما که ان شاء الله سال گذشته همت بزرگ و بلندی کردند و یک نمایشگاه بزرگی در اینجا گذاشتند و همه دوستان شاهد بودند. امیدوارم ان شاء الله به همت تمام شما و کمکهای همه شما مردم خوب و خیر و بزرگوار این شهر که شهری عاشورایی است و شهر عاشقان اباعبدالله و شهر عاشقان ثارالله است کمک بکنند که این فضا، این زمین، این شرایط و این برنامه با

گسترده‌گی بیشتر استمرار پیدا کند. این یک چادر بزرگی داشت هر جا که اباعبدالله خیمه هایش را در منزلگاهی می‌زد، این هم می‌رفت یک ۵۰۰ متر آن طرفتر خیمه خودش را برپا می‌کرد. فقط برای اینکه ببیند چه اتفاقی در پایان می‌افتد، اینها کجا می‌روند، چه می‌شود؛ امام به روی خود نمی‌آوردند و زهیر همراه با ایشان به همین منوال آمد و آمد و آمد و امام گذاشت تا کاملاً از مکه فاصله بگیرند یک جایی برسد که دیگر امکان برگشتن نباشد، یکبار امام به یارانش گفت که خیمه‌ها را پایین بیاورید، اما نشان بدهید که می‌خواهید خیمه بزنید، اما خیمه نزنید، همین که خیمه‌ها را پایین گذاشتند و از اسبها و شترها پیاده کردند زهیر در آن طرف خیمه خود را برپا کرد، وقتی خوب خیمه‌اش را برپا کرد امام فرمود: خیمه‌ها را ببرید و نزدیکش بزنید. حالا او یک دفعه متوجه شد که عجب دور تا دورش خیمه است و امام بدورش حلقه زده است. امام هنگام ظهر نماینده فرستاد؛ یک مقدار دیرتر از این موقع سفره‌شان را گذاشته بودند و می‌خواستند غذایشان را بخورند. خانمش هم با او بود. زهیر خانمی دارد به نام دلهم یا دلهم - هر دو ضبطش هست - بنت عمر. غلامش هم بود. زهیر آدم ثروتمند و با نفوذی بوده است. سفره را انداخته‌اند و می‌خواهند غذا بخورند تا آمد اولین لقمه را بردارد، این لقمه را هنوز به دهان نرسانده بود، سفیر حضرت اباعبدالله آمد و سلام کرد. حالا چه انتخابی هم کرده بود، خیلی جالب است اینها لطافت‌هایی هستند که باید دید و خواند، گفت: فرزند زهرا به شما سلام می‌رساند، می‌توانست بگوید: فرزند علی یا فرزند پیامبر یا سید جوانان بهشت؛ تمام این تعبیرات را می‌توانست بکار ببرد، اما در اینجا یک خانم نشسته پس باید از عواطف این خانم استفاده کرد، گفت: فرزند زهرا به تو سلام می‌رساند، تا گفت فرزند زهرا به تو سلام می‌رساند، این یک لحظه ماند زنش به او گفت: بلند شو برو، فرزند فاطمه تو را دعوت کرده. حالا از این طرف زن می‌راند، از این طرف این با خودش درگیر است و از این طرف هم قاصد دم در ایستاده است، مانده بود چکار کند، لقمه را انداخت و بلند شد. اما هنوز به دم در نرسیده بود دید مردی که عبایش روی خاک کشیده می‌شود و گرد و خاک به طرفش برانگیخته شده دارد به طرفش می‌آید و آغوشش را از دور برایش باز کرده است و این کسی جز حسین نبود، و کار تمام شد و درست همان اتفاقی که باید بیفتد، افتاد. اگر شما عبا روی دوشتان داشته باشید، حالا این را عزیزان روحانی داخل مجلس خوب ادراک می‌کنند، شما وقتی کسی را خیلی خوب دوست داشته باشید و الان می‌خواهید به طرفش بروید دیگر خودتان را جمع و جور نمی‌کنید، وقتی او را دیدید بلند می‌شوید با اشتیاق می‌روید حتی اگر عبا از روی شانه شما هم سرازیر باشد. امام با این حرکت اشتیاقش را برای به راه آوردن او نشان داد. امام برایش آغوش باز کرد، او را در آغوش گرفت، تمام شد، و می‌گویند هیچی هم نگفت، فقط ماند نگاهش کرد. زهیر برگشت به خیمه، می‌داند چه گفت؟! برگشت به زنش گفت:

« انت طالق » در لسان عربی اینست که دیگر طالق نمی گویند، انت طالق یعنی دیگر تو را طلاق دادم، تو بلند شو برو، من می خواهم با حسین بروم، زن گفت: عجب! من تو را راه انداخته‌ام، من تو را حرکت دادم و ... این زهیر در کربلا آمد و فرمانده جناح راست سپاه اباعبدالله می شود. زهیر بن قین، امام در این راه اینقدر او را رشد داد که وقتی به حر برخورد کردند، اولین کسی که پیشنهاد داد به اباعبدالله که بگذار با اینها بجنگیم، زهیر بود. امام فرمود عجله نکن، صبر کن، حالا با تو کار دارم، حالا این تعبیر از جانب من است که صبر کن، عجله نکن، آنها باید اول جنگ را شروع کنند تا ما بجنگیم، امام دایم آموزش می دهد و جالب است روزی که شمر در کربلا امان نامه آورد، شمر نسبت دارد با ابوالفضل العباس، بگونه‌ای مثل پسر خاله یا نسبتی به این نزدیکی دارند، چون از یک قبیله هستند، این وقتی خواست به کربلا بیاید به عیدالله بن زیاد گفت که من امان نامه می خواهم، من می خواهم ۴ نفر را از کربلا بکشم بیرون، البته به نظر می رسد که یک سیاستی در کار بود، چون در عصر امام حسن (ع) فرماندهان را خریده بودند و از این طریق به امام حسن (ع) ضربه زده بودند. این هم می خواست فرماندهان را از کربلا بیرون بکشد و می خواست حادثه تلخ دوران امام حسن مجتبی را دوباره تکرار کند، امان نامه آورد و صدای دور گاهای هم داشت، شمر هم تنش دور گاه بود، هم صدایش. پیس بود، بیماری برس داشت. حضرت اباعبدالله در آن خوابی که دید به حضرت علی اکبر فرمود: که خواب دیدم که سگانی به من حمله می کنند که پیشاپیش آنها کلب ابلق، سگ دورنگی بود و معلوم می شود کسی که قاتل من است پیس است، همان شمر بن ذی الجوشن، این آمد در کربلا با همان صدای دور گاهش، امان نامه را بلند کرد، فرزندان خواهرم بیاید، من برای شما امان نامه آورده‌ام، کشته شدن آخر همه این کارهاست. حضرت ابوالفضل العباس رویش را برگرداند، امام فرمود که جوابشان را بده، تا ابوالفضل عباس آمد جوابشان را بدهد، یک کسی کمرش را محکم گرفت و او را کشید، این زهیر بود، زهیر کمر ابوالفضل عباس را گرفت و گفت: یک وقت نکند بروی! می خواهم یک ماجرا را برایت تعریف کنم و ماجرای ازدواج مادرش را با امیرالمؤمنین گفت: که عقیل وقتی فرستاده بود برای ازدواج با مادرت، سفارش کرده بود، یک زن درشت اندام باشد، قوی استخوان باشد، می خواهم فرزندی از او بوجود آید که بعداً فرزندم حسین را یاری کند. اصلاً از قبل پدرت تدارک دیده است، برای یاری رساندن تو به امام حسین (ع) که ابوالفضل عباس در اینجا خیلی ناراحت شد، فرمود: «اتشجعی» تو می خواهی به من بگویی؟! من تمام هستیم را آورده‌ام به پای حسین بریزم. می خواهم یگویم امام اینگونه زهیر را ساخت، این ارتباطات را برای شکل گیری‌ها لازم داریم. رها نکنیم، تا لغزشی از کسی دیدیم، خط نکشیم و بگویم دیگر تمام شد.

خدایا، پروردگارا این شعله عشق نسبت به حسین و عاشورایش را در جان ما برافروخته تر بگردان، خدایا ما را خدمتگزاران به فرهنگ کربلا قرار بده، خدایا دل‌بستگی، پیوستگی، پیوند با عترت و اهل بیت را از ما مگیر، ما را بر این عشق بمیران، خدایا آن لب‌خندی که در آخرین لحظات با ۷۲ چهره آشنا شد در آخرین لحظه زندگی از ما مگیر، خدایا، پروردگارا، شفاعتشان را در قیامت، زیارتشان را در دنیا نصیب همه ما بگردان، ما را در قیامت شرمسار شهیدانمان قرار مده، شهیدایمان را با صاحبان این روز محشور بگردان، ما را رهروان لایق، عاشق و صادق شهیدانمان قرار بده، خدمت گزاران به اسلام و انقلاب، مقام عظمای ولایت را در کنف توجهات ولی عصر(عج) از جمیع بلیات مصون و محفوظ بدار، شر دشمنان به خودشان برگردان، خدایا به همه ما بصیرت، دقت و معرفت عنایت بفرما، ما را اهل توبه و انابه قرار بده، توفیق مان بخش از این روزهای ارزنده ماه شعبان برای ورود به ضیافت الله خوب استفاده کنیم، خدایا توفیق قرائت قرآن و معرفت قرآنی به ما عنایت بفرما، به کرم و رأفت این قلیل توسلات از ما بپذیر، در فرج آقایمان امام زمان(عج) تعجیل بفرما، برحمتک و رأفتک ایها الراحمین.

سفنران : دکتر سنگری

شماره سفنرانی : ۳۴ س